



«روشنفکر نه فیلسوف است، نه دانشمند، نه نویسنده است و نه هنرمند. روشنفکر متعصب خوداگاهی است که زمان و نیاز جامعه‌اش را حس می‌کند و بینش و جهت‌یابی و رهبری فکری را دراست.» (مجموعه آثار، ج ۴ص ۳)

شاید برای حل مسأله شریعتی که در گذر این سال‌ها همیشه در مظلومیت بوده و موافقان و مخالفانش هر یک به نوعی او را غیرواقعی نگر بسته‌اند و به او غیرواقعی پرداخته‌اند، همین گزاره و تعریف دکتر

از روشنفکر نقطه آغاز مناسبی باشد. او ظلم کردند شخصیتی که هم موافقانش به او روشنفکر می‌خوانند. یکی و هم مخالفانش «مخالفان» به او اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می‌کنند و این موجب می‌شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند. بی‌گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی‌کنم که این اشتباهات کوچک بود اما ادعا می‌کنم که در کنار آنچه که ما اشتباهات شریعتی می‌توانیم نام بگذاریم، چهره شریعتی از برجستگی‌ها و زیبایی‌هایی که برخوردار بود… اما ظلم طرفداران شریعتی به او کمتر از مخالفانش نبود؛ بلکه حتی کوبنده‌تر و شدیدتر هم بود. طرفداران او به جای اینکه نقاط مثبت شریعتی را مطرح کنند و آنها را تبیین کنند، در مقابل

مخالفان صف‌آرایی‌ها کردند و در اظهاراتی که نسبت به شریعتی کردند سعی کردند او را یک موجود مطلق جلوه بدهند. سعی کردند حتی کوچک‌ترین اشتباهی را از او نپذیرند. سعی کردند هر گونه اختلافی را که با روحانیون یا با متفکران بنیانی فلسفی اسلام دارند در پوشش حمایت و دفاع از شریعتی بیان کنند. در حقیقت شریعتی را سنگری کردند برای کوبیدن روحانیت یا کلا متفکران اندیشه بنیانی و فلسفه اسلام.» (گفت‌وگوی آیت‌الله خامنه‌ای با مجله سروش، شماره ۱۰۲)

روشنفکری در ایران که بیمار متولد شده بود، این تعریف را نمی‌پذیرفت، حتی در لفظ. روشنفکری در مقابل جلال ایستاد چون بر مبنای همین تعریف بود که نیاز جامعه را شناخت و «فرزبدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» را نوشت. خیلی‌ها جلال را پس زدند، چون به روشنفکری انتقاد کرده بود. روشنفکر

قرار بود نماد شنیدن باشد، اما از همه مستبدتر شده بود. متفرع‌تر از هر متفرعی. یکی از همین جماعت روشنفکر که هم به جلال و هم به شریعتی دشنام می‌دهد، استدلال می‌کند که اصلا این دوتا روشنفکر نیستند.» (آل‌احمد هم دقیقاً عملکردش مثل همان روزنامه‌ای است که مثال زدم (کیهان). آقا (آل‌احمد) برداشته ۳ جلد کتاب علیه روشنفکری نوشته بی‌آنکه اصلاً بفهمد روشنفکری چیست. در واقع آل‌احمد اصلاً روشنفکر نیست. یک اکتیویسم سیاسی است…» درباره شریعتی هم می‌گوید: «یک خطیب است. حالا بعضی‌ها به غلط او را روشنفکر می‌خوانند. یکی به من بگوید این چه جور روشنفکری است که هر جایی مصلحت می‌داند دروغ می‌گوید و برای پیشبرد اهدافش به‌راحتی وقایع را وارونه جلوه می‌دهد. اصلاً آدم از خودش خلق کرده بود و از زبان او حرف‌های خودش را نقل می‌کرد. اینها کار روشنفکر نیست.» (مصاحبه‌شایار دیهیمی با کتاب‌هفت)

استفاده از لحن تند و عصبانی درباره کسی که صرفاً آنچه را از جامعه روشنفکری دهه‌های ۲۰ و ۳۰ ایران دیده نقل کرده یا دیگری را که براساس دوست‌داشته‌نی‌های جریان منوالفکری حرف زده، لجن‌مال کردن، نشان می‌دهد این جماعت مدعی روشنفکری دشمن شریعتی و جلال چه موجوداتی هستند. می‌گویند بعضی را دشمنان‌شان باید شناخت. اما چرا دغغسه‌ای را که جلال داشت دیگران نداشتند و او را به خاطر داشتن همین دغغفه سرزنش می‌کردند. یکی از دشمنان روشنفکری متعهد، تعبیر «خراج جلال» را استفاده کرده بود یا دیگری درباره شریعتی نوشته بود: این آقا را در محافل روشنفکری راه ندیدیم، چون در حسینییه ارشاد سخنرانی کرده.» اما چرا جلال آل‌احمد راهش را از روشنفکری دهه‌های ۲۰ و ۳۰ جدا کرد. دکتر محمد رحیبی دوانی در این باره می‌گوید: «جلال آل‌احمد سرخوردگی‌های عمیقی از جامعه روشنفکری آن زمان پیدا کرده بود که ریشه در غفلت روشنفکران از مسائل مهم کشور، مثل حضور فعال امپریالیسم آمریکا در ایران یا استحاله فرهنگی روزافزون در جامعه داشت. جلال از کسانی که تصور

می‌کرد باید مثل روشنفکران اروپایی پیشاهنگ آگاهی مردم باشند، ناامید شده بود. آل‌احمد دید که حادثه ۱۵ خرداد در این کشور رخ داد و روشنفکران نه‌تنها در این حادثه هیچ نقشی نداشتند، بلکه بعد از آن هم هیچ تحلیل و موضعی درباره این واقعه نداشتند. لذا آل‌احمد در نگاهی که به تاریخ ایران کرده، این واقعیت را دید که روشنفکران ما از زمان مشروطه به بعد، عملاً به‌ عنوان افرادی بریده از جامعه و بردعا و توخالی مطرح بوده‌اند که خودشان تصور می‌کردند نقش سیاسی و اجتماعی مهمی دارند ولی عملاً در تاریخ معاصر ما، نقش مهمی در جامعه ایران بازی نکردند و اگر هم نقش مهمی ایفا کرده باشند، نقش آنها به سود قدرت حاکمه بوده. یعنی به جای اینکه خدمت کرده باشند، خیانت کرده‌اند.» (گفت‌وگو با خبرگزاری کتاب ایران)

شریعتی بعد از آل‌احمد، همان دشنام‌هایی را خورد که نثار جلال می‌شد. میرانصار تهمت‌ها و توهین‌های «روشنفکری بیمار» به جلال، شریعتی بود. مشخصه‌ای که هم در جلال بود و هم بعدتر شریعتی خیلی جدی‌تر از جلال صاحب آن مشخصه و مولفه بود، «نترسی» بود. هیچ‌آبایی نداشتند از اینکه اگر به حقیقتی رسیده‌اند آن را بر زبان بیاورند. محمود گلاب‌درای، شاگرد جلال در روایت بخشی از خاطرات جلال می‌گوید: فضای سال‌های ۴۷ – ۴۶ دنیا را برو ببین. هر روشنفکری یا باید سوسیالیست می‌بود یا عضو یکی از احزاب کمونیست دنیا. غیر از این بود، اصلاً روشنفکر نبود، اروپایی و هندی و ایرانی هم نداشتند. در چنین فضایی جلال آل‌احمد کفر ابلیس را مرتکب شده و رفته گفته اسلام! معلوم است که باید پوستش را کنسد. همه به او فحش می‌دادند، حتی اینهایی که ادعا می‌کنند طرفدارش بودند و برایش سینه چاک می‌کنند. کسی نبود که مسخراش نکند. روشنفکرها که غوغا کردند. این حرف‌ها را درباره شریعتی هم عینا می‌زدند. مرتجعین و متحجرین می‌گفتند: مرتداست و مدعیان روشنفکری به او انگ می‌زدند که حزبی است. بازگردیم به تعریف روشنفکری و نقطه اختلافی که مدعیان فقلی و به عبارتی دهه بیستی روشنفکری – که اتفاقاً نه در مبانی و نه در رفتار هیچ پیشرفتی نداشته‌اند – با شریعتی و جلال داشتند و آن را ابراز هم می‌کردند. البته در قالب دشنام، توهین و تهمت. شریعتی با روشنفکری که می‌گفت «باید در مقابل هر قدرتی واداد و تسلیم شد» مخالف بود. اول‌گلرایی‌اش اجازه تساهل و تسامح نمی‌داد. او بر خلاف مدعیان، شبیورچی حقوق بشر غربی نیست و معتقد است: اگر به حقوق بشر قائل باشیم به رکود و حتی قیقرا و انحراف می‌انجامیم. (مجموعه آثار ج ۳۵ذخرفاول ص۲۳۵) «این لوح جموری جدید! حقوق بشر!» در نظر دکتر متن مقدس نیست و حتی از این جهت که همه را به رکود و «سازش با همه چیز» دعوت می‌کند، قیقرا و انحراف است. شریعتی مجموعه تمدن غرب را زیر سوال می‌برد: «مجسمه روتردام، مجسمه انسان امروز است و انسان پس از جنگ، یعنی انسان تمدن امروز را نشان می‌دهد که مقتدر شد. چنان اقتدار پیدا کرد که صلابت سنگ یافت اما در عین حال دارد فرو می‌ریزد و هر آن احتمال می‌رود که متلاشی شود! چرا که این تمدن براساس شناخت انسان ساخته‌شده، بی‌آنکه معنایی برای زندگی انسان تصور کرده باشیم به ساختن تمدن مقتدر و لوکس پرداخته شد.» (علی حقیقتی بر گونه اساطیر)

به بهانه سالگشت در گذشت دکتر علی شریعتی

روشنفکر نبود که بترسد!

■ محمدرضا عبیدی

شریعتی جزو معدود کسانی بود که نمی‌ترسید اگر حتی دین را و البته دین دروغین را به چالش بکشد، آن هم در دوره‌ای که مقدس‌نماها با امکانات حاکمیت طاغوت برای مقابله با انقلابی‌گری، هر معترضی را تکفیر می‌کنند.«مبارزه با دین طاغوت‌پرستی، دین ملاء و مترفین در موقعی که عربیان و با روی باز و آشکارا زندگی می‌کنند آسان است، اما وضع از موقعی خطرناک می‌شود که دین طاغوت‌پرستی و شرک در لباس و جامعه دین توحید به‌صورت ابزار دست ملاء و مترفین در جامعه عرضه و نمودار گردد.» (مجموعه آثار، ج ۲ص ۴۳و ۴۴)

شریعتی آنقدر در مسیر جهاد و تلاش پیش می‌رود تا به این نکته می‌رسد: اسلام صلح نیست، اسلام جنگ است!(مجموعه آثار، ج ۵ص ۵۵) و این البته غلط نیست که این الحیا

عقیده و جهاد…

و حتی می‌گوید میدانی جز این دو نیست و دنیا همیشه کربلاست. «… هرانقلابی دو چهره دارد، خون و پیام، و هر کسی، اگر مسؤولیت پذیرفتن حق را انتخاب کرده است، و هر کسی که می‌داند مسؤولیت شیعه بودن یعنی چه، مسؤولیت آزاده انسان بودن یعنی چه، باید بداند که در نبرد همیشه تاریخ، و همیشه زمان، و همه جای زمین – که همه صحنه‌ها کربلاست، و همه‌ماه‌ها محرم، و همه روزها

عاشورا – باید انتخاب کند؛ یا خون را، یا پیام را، یا حسین بودن را، یا زینب بودن را، یا آنچنان مردن را، یا اینچنین ماندن را. اگر نمی‌خواهد از صحنه غائب باشد.» (مجموعه آثار ج ۱۹ صفحه ۲۰۷) شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مترقی اسلام را آنچنان که او فهمیده بود فهمیده بودند. چنین کسانی اما هیچ کدام این موفقیت‌را پیدا نکردند که آنچه او فهمیده بودند در غالب وازنه‌ها و تغییراتی که برای نسل امروز ما یا بهتر بگویم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبان شریعتی را تشکیل می‌داد گریابی داشته باشد مطرح کنند. موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند. جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسائل را بگویند. شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسائل کشف‌شده اسلام مترقی بود. به صورتی که برای آن نسل پاسخ‌دهنده به سوال‌ها و روشن‌کننده نقاط ابهام و تاریک بود.(گفت‌وگوی آیت‌الله خامنه‌ای با مجله سروش، شماره ۱۰۲)

وادادگی در بیان دکتر جایی ندارد. او همان‌که می‌فهمد را عمل می‌کند و اصلا مگر کسی می‌تواند بیش از این توقعی داشته باشد؟! او می‌فهمد که استعمار و استعمار را استعمار و استحمار بشر را به جایگاه کنونی رسانده، او می‌فهمد که غرب مسا را آنچنه باید می‌شدیم دور کرده. او می‌فهمد که ما صرفا تقلیدکنندگان غریبیم، پس از چاره کار می‌برسد و می‌نویسد: امروز که غرب همه‌انسان‌ها را از پایگاه ذاتی و فرهنگی و خودزایی و خودجوشی درآورده و آنها را به‌صورت برده‌هایی نیازمند و ذلیل و زبون و مقلد ساخته است، چه باید کرد؟(مجموعه آثار، ج ۴ص ۲۱)

او می‌فهمد که یک سوی این میدان تقلید و بی‌فکری و وادادگی ایستاده‌است، و می‌گوید: روشنفکری ما، باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش اسلام است!(مجموعه آثار، ج ۲۰ص ۲۸۵) و خودش قبیل از هرکس این‌را فهمیده، اگرچه به‌اصطلاح روشنفکر امروزی، این‌را نمی‌فهمد و گمان دارد!فق ما همان دموکراسی و حقوق بشر و جامعه مدنی است. مدعیان میراث‌خواری شریعتی بعدها گفتند: «جامعه مسلمان می‌تواند هر حکومت بی‌ربط با دین را بپذیرد.» و می‌گویند: اینکه ملتی متشکل از مسلمانان باشد[.آ] بدین معنا نیست که نظام سیاسی آنها حتماً باید یک «نظام سیاسی دینی» باشد. شریعتی اما خیلی پیش‌تر رفته بود. دموکراسی و حقوق بشر و جامعه مدنی در واگازن شریعتی جایی نداشت. اعتقادات البته غلط نیست که این الحیا

شریعتی مجموعه تمدن غرب را زیر سوال می‌برد: «مجسمه روتردام، مجسمه انسان امروز است و انسان پس از جنگ، یعنی انسان تمدن امروز را نشان می‌دهد که مقتدر شد. چنان اقتدار پیدا کرد که صلابت سنگ یافت اما در عین حال دارد فرو می‌ریزد و هر آن احتمال می‌رود که متلاشی شود! چرا که این تمدن براساس شناخت انسان ساخته نشده، بی‌آنکه معنایی برای زندگی انسان تصور کرده باشیم به ساختن تمدن مقتدر و لوکس پرداخته شد.»

انتظار… برای ایجاد مرکزیت در نهضت، مرجعیت… برای تشکیل نیروها و نظم و دیسیپلین و تعیین جهت: تقلید… و برای داشتن رهبری مسؤول: نیابت امام… (تشیع علوی، تشیع صفوی) و شریعتی تکمیل می‌کند در جایی دیگر: در زمان غیبت امام معصوم حکومت‌هایی که شیعه می‌تواند بپذیرد حکومت‌هایی هستند که به نیابت از امام شیعی و براساس همان ضوابط و همان راه و همان هدف بر مردم حکومت می‌کنند.(مجموعه آثار، ج ۹ص ۲۱۲)

اگر چه دکتر می‌داند که چنین زمانه‌ای فرامی‌رسد: سرزنش‌تجبری تاریخ، پیروزی عدالت و قسط و حقیقت خواهد بود.(مجموعه آثار، ج ۱۶ص ۶۲) اما برای زمان غیبت هم باید کاری کرد و «باید به فکری که جنبه عملی دارد تکیه فکری بکنیم.»(مجموعه آثار، ج ۱۷ص ۱۶۶) و «جایی که [..] ایدئولوژی انسانی ساکت می‌شود» به ایدئولوژی اسلامی بپردازیم، چرا که «ایدئولوژی اسلامی هنوز حرف‌هایی برای گفتن دارد.»(مجموعه آثار، ج ۷ص ۹۷) باید «به خوشبختن اصیل و انسانی و احیای ارزش‌های فرهنگی و فکری سازنده و مترقی و آگاهی‌بخش خود» (مجموعه آثار، ج ۵ص ۱۱۲) برگردیم.

هرکس که هدفی دارد و تلاش و جهاد می‌کند، آرمانی دارد و جامعه آرمانی شریعتی، جامعه‌ای کنونی رسانده، او می‌فهمد که غرب مسا را آنچنه باید می‌شدیم دور کرده. او می‌فهمد که ما صرفا تقلیدکنندگان غریبیم، پس از چاره کار می‌برسد و می‌نویسد: امروز که غرب همه‌انسان‌ها را از پایگاه ذاتی و فرهنگی و خودزایی و خودجوشی درآورده و آنها را به‌صورت برده‌هایی نیازمند و ذلیل و زبون و مقلد ساخته است، چه باید کرد؟(مجموعه آثار، ج ۴ص ۲۱)



من مربوط نیست، فلائی نوشته است! علی رفت و من برگشتم به اتاق. استاد شریعتی گفت: «شما، اینجا با هم دعوا می‌کنید بعد می‌روید بیرون و شروع می‌کنید به خندیدن، من خیال کردم علی قهر کرد و رفت.» جریان را گفتم، استاد گریه کرد و گفت: بینم این سپر چقدر خالصانه کار می‌کنند؟ من بارها توجه کرده‌ام، اشکالات عمده آقای مطهری به علی هشت تاست، شما را هم دیدم که چهار – پنج اشکال به علی وارد کرده‌اید. ولی به جان خودت و علی من ۱۶ اشکال دارم و همه را هم به علی گفتم‌ها. می‌گویند:

شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۹۴

تقریب تاریخ

در گیری منافقین با مردم و نیروهای انقلابی (۱۳۶۰ش)



با گسترده‌تر شدن اختلاف نیروهای انقلابی با عناصر ضدانقلاب به رهبری منافقین و بنی‌صدر، طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس عنوان شد و حضرت امام، طی حکمی در بیستم خرداد ۱۳۶۰، وی را از فرماندهی کل قوا عزل کردند. در این میان نیروهای انقلابی که خواستار سرعت عمل در عزل این عنصر غریزده توسط مجلس و تأیید حضرت امام بودند در روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در بیرون مجلس تجمع کردند. از آن سو، گروهک‌های ضدانقلاب و طرفدار بنی‌صدر که تدارک وسیعی برای ایجاد آشوب و جلوگیری از کار مجلس دیده بودند، اعلان مبارزه مسلحانه کردند. در بعدازظهر این روز این گروهک‌ها به خیابان‌ها ریختند و به تخریب اموال عمومی و قتل و غارت و آشوب در تهران و بسیاری از شهرستان‌ها پرداختند. کم‌کم نیروهای مردمی، سپاه و کمیته‌ها به مقابله با آشوبگران برخاستند که در این میان درگیری‌های متعددی روی داد. سرانجام با مقاومت شدید انقلابیون، آشوبگران شکست خورده و متفرق شدند.

■■■■

رحلت عالم کبیر «شیخ مفید» فقیه نامی و متکلم شهیر مسلمان (۴۱۳ق)

ابوعبدالله، محمد بن محمد بن نمان معروف به شیخ مفید، عالم نامی، از مراجع شیعه، فقیه، متکلم، متوفی و مدفون در بغداد، در ۱۱ ذیقعه سال ۳۳۶ ق در روستایی در ۱۰ فرسنگی شمال بغداد به دنیا آمد. وی در آنجا رشد و نمو کرد و تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفت؛ سپس برای تکمیل معلومات خود به بغداد رفت. شیخ مفید در مکتب ابن قولویه و شیخ صوق و ابوبالق زاری و ابن جنید کسب علم کرد و به درجه اجتهاد رسید. از جمله شاگردان وی، سیدرضی و سیدمرتضی، شیخ طوسی، ابوالفتح کراچی و نجاشی بوده‌اند. او از پایه‌گذاران علم کلام و اصول فقه استدلالی و منطقی به شمار می‌رود. تلاش علمی این عالم ربانی تا آن اندازه وسیع و گسترده بود که دانشمندان اهل تسنن به لقب مفید دادند. آثار وی عبارتند از: الارشاد، الاختصاص، امامت امیرالمؤمنین و کشف‌الشرائر و کتب دیگر. در احوال او نوشته‌اند شبها مختصر می‌خوانید، باقی را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می‌گذراند. شیخ مفید از جمله کسانی است که توقیعات و نامه‌های مختلفی از ناحیه مقدسه صاحب الامر(ع) با عباراتی چون: السلام علیک ایها الوَلّٰی القَوَلی المَخْلَص فی الدین، المخلص فینا. به او ارسال می‌شد، او را در پایین پای امام هفتم(ع) در کنار استادش ابن قولویه به خاک سپردند.

■■■■
آغاز انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م)



در اوایل سال ۱۷۸۹م لویی شانزدهم پادشاه فرانسه، با توجه به خالی بودن خزانه با اعلام نوعی حالت فوق‌العاده، نمایندگان همه طبقات کشور را در مجمعی به نام مجلس طبقات گرد هم آورد اما از حضور مردم عادی در این اجتماع که با حضور اشراف و وابستگان دربار تشکیل شد، جلوگیری کردند. لویی شانزدهم در نقطه افتتاحیه خود در ۵ مه ۱۷۸۹م به جای اینکه وعده اصلاحات و تغییراتی را به نمایندگان بدهد و آنها را به طرح و ارائه پیشنهادهات اصلاحی ترغیب کند فقط گفت وظیفه مجلس، مشورت و اظهارنظر برای حل مشکلات مالی کشور است و به دیگر سخن موظف است برای مالیات‌هایی که از طرف دولت وضع می‌شود به نام ملت صحه بگذارد. همچنین در این مجلس، به آرای طبقه سوم و پایین‌امتنایی نشد و این امر باعث اجتماع ضدسلطنتی آنان شد. از این‌رو، در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۷۸۹م سوگند یاد کردند تا قانون اساسی فرانسه بر پایه‌های محکمی استوار نشده باشد از هم جدا نشوند. از این تاریخ، انقلاب فرانسه وارد اولین مرحله خود شد و مجلس مؤسسان شروع به نوشتن قانون اساسی کرد. این انقلاب به عنوان مبدا تاریخ معاصر این کشور به شمار می‌آید. اگرچه انقلاب کبیر فرانسه با شعار فریبنده آزادی، برابری و برادری آغاز شد ولی حاصل آن نه آزادی و نه عدالت بود و نه برادری و برابری. خفقان دوران حکومت رهبران انقلاب کبیر فرانسه از هر دورانی در فرانسه بیشتر و دامنه ظلم و بی‌عدالتی از هر زمانی گسترده‌تر بود.